

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در استدلال به روایت عبدالاعلی بن اعین عن الصادق(ع) بود که عبارت روایت این
است که «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئًا- هَلْ عَلَيْهِ شَيْءٌ قَالَ لَا.» یک تقریب
بدوی دیروز عرض شد، مقدمتاً عرض می‌شود که در این متن جهاتی است که باید به آن
توجه کنیم که این جهات اساس تقریبات مختلفی است که در این روایت شده. جهت اول
این است که این «من لم يعرف شیئاً» چند احتمال در آن وجود دارد. احتمال اول این
است که این کنایه باشد از این که آدمی است که قاصر است و فهمش در حدی نیست که
مطالب را درک بکند، یعنی سفیه است، مثل انسان‌های سفیه «من لم يعرف شیئاً» کنایه
است از این جهت. این یک احتمال. اگر این باشد روشن است که این ربطی به بحث ما
ندارد. احتمال دوم این هست که «من لم يعرف شیئاً» یعنی روی غفلت چیزی را نمی‌داند
نه این که قاصر در درک و فهم است اما الان غافل است و انسان وقتی غافل هست
چیزی را نمی‌داند. این هم احتمال دومی است که ممکن است مراد باشد و اگر این مراد
باشد قهراً باز مربوط به بحث ما نمی‌شود.

احتمال سوم این است که «من لم يعرف شیئاً» نه، نه آن هست و نه این، بلکه آدمی
است که توجه دارد، ملتفت است ولی لم يعرف شیئاً. مقصود از این که من لم يعرف
شیئاً یعنی یک چیزی را نمی‌داند، نه هیچی نمی‌داند، یک چیزی را نمی‌داند مثلاً ممکن است
سجده سهو در فلان جا را نمی‌داند ولی بقیه احکام را بلد است. «من لم يعرف شیئاً»
پس مقصود از شیء یک امر معینی است که این را نمی‌داند لم يعرف شیئاً.

احتمال چهارم این است که لم يعرف شیئاً یعنی هیچی نمی‌داند، هیچ حکمی را نمی‌داند.
جمع احکام را بلد نیست، تازه مسلمان است آمده فقط عقاید را گرفته، اما دیگه هیچی
از احکام را بلد نیست یا بعضی از اهل قری و قصبات دور افتاده و این‌ها هستند این فقط
یک چیزی شنیده و حالا عقیده‌ای دارد، حتی گفتند یک کسی را دیدند توی حمام غسل
می‌کند آن موقع‌ها که خزینه بود و این‌ها. غسل می‌کند، مرد است می‌رود زیر آب می‌گوید
غسل حیض به جا می‌آورم قربۀ الی الله. گفت آخر بر مرد؟ گفت من وقتی با مادرم
حمام می‌رفتم می‌دیدم که او این جوری غسل می‌کند. اصلاً توی این خطاها نیست «لم
يعرف شیئاً» پس بنابراین در من لم يعرف شیئاً، چهار احتمال وجود دارد که ما اگر
بخواهیم استدلال کنیم قهراً باید آن احتمال اول و دوم را قرینه‌ای اراده کنیم که آن مقصود
نیست و ببینیم آیا حالا سه و چهار اگر مراد باشد می‌شود به آن استدلال کرد یا نه، بعد
سؤال سائل این است که «هل علیه شیء؟» این هل علیه شیء هم سه احتمال در آن
وجود دارد: یک؛ این که «هل علیه شیء؟» یعنی یک وظیفه‌ای در این صورت به گردنش
هست؟ از وظیفه سؤال می‌کند. که آن وظیفه قهراً عبارت است از چی؟ در این صورت

که انسان چیزی را نمی‌داند، چیزی را نمی‌داند یا هیچی را نمی‌داند. این است که احتیاط باید بکند، یک وظیفه‌ای به گردنش هست ولو وظیفه‌طریقی در این طرفی که چیزی را نمی‌داند. که سؤال از وظیفه هست. دو، این که ممکن است «هل علیه شیء» از تبعات این کار باشد یعنی عقاب، عقوبت، مؤاخذه، از این دارد سؤال می‌کند. پس مسؤول و مورد سؤال، مسؤول عنه چه؟ یا این است که وظیفه‌اش در این است، آیا وظیفه‌ای بر عهده‌اش هست در این صورت یا نه؟ احتمال دوم این است که نه، می‌خواهد ببیند تبعه‌ای دارد، حالا که چیزی نمی‌داند عقوبتی، چیزی بر عهده‌اش هست یا بر عهده‌اش نیست، متوجه آن می‌شود یا نمی‌شود؟ احتمال سوم هم این است که جامع این‌ها است، «هل علیه شیء من الوظائف و العقوبات و المؤاخذات» یعنی همه‌اش. از همه دارد سؤال می‌کند. پس در آن شیء اول، آن «شیئاً»، من لم يعرف شیئاً، چهار احتمال شد. در «هل علیه شیء» هم این سه احتمال وجود دارد.

بعد مطلب سومی که باید به آن توجه کنیم این هست که «من لم يعرف شیئاً» چون وقتی کسی یک چیزی را نمی‌داند قهراً دنبال عمل هم نمی‌آید دیگه. این همراهش است، پس کأنّ سؤال سائل این است «من لم يعرف شیئاً فلم يعمل» چون نمی‌دانسته عملی هم انجام نداده. «فلم يعمل» کاری را هم انجام نداده.

آیا کنایه از این است؟ یا نه فقط می‌خواهد همین را بگوید که نمی‌دانسته، حالا کار انجام داده به این توجهی نداشته.

نکته دیگری که باز باید این جا به آن توجه بکنیم این هست که این که حضرت فرمود «لا» یک امر تشریعی را دارد بیان می‌فرماید یا این که ارشاد به یک چیزی است که عقل هم می‌گوید، خود عقلاء هم می‌گویند؟ پس این‌ها نکاتی است که در این حدیث شریف باید مورد توجه واقع بشود که اعلام هر کدام به یک نکته‌ای توجه فرمودند از این جهات مختلفی که در این جا وجود دارد.

حالا بعد از این که روشن شد، این جهاتی که باید توجه کنیم، مرحوم شیخ اعظم قدس سره و مرحوم آقا ضیاء... شیخ فرموده که فقط آن احتمال در ذهن شریف‌شان آمده که لعل مراد از حدیث باشد که کنایه است از آدم قاصر که از نظر درک و شعور کم دارد. شیخ فرموده «من لم يعرف شیئاً» اگرچه محتمل است او مقصود باشد ولی این خلاف ظاهر است از «من لم يعرف شیئاً» و هم چنین احتمال این که مقصود این باشد که هیچی نمی‌داند «من لم يعرف شیئاً» یعنی هیچی نمی‌داند، این اگرچه نکره چون در سیاق نفی است با این مساعد است که این جور معنا کنیم؛ هیچی نمی‌داند ولی باز می‌گویند این هم ظاهراً خلاف ظاهر است. بلکه مقصود این است که لم يعرف شیئاً یعنی یک شیء معینی را، ولو بقیه چیزها را هم بلد است، فقط سجده سهو در این صورت را نمی‌داند. یا غیبت مثلاً غیرشیعه را نمی‌داند ولو بقیه احکام روایت را هم بلد است، این یکی را بلد نیست. پس من لم يعرف شیئاً، ظاهر این است که از بین همه این احتمالات احتمال سوم است. وقتی احتمال سوم شد بعد می‌فرماید حضرت فرموده که چیزی بر او نیست یعنی عقوبتی، مؤاخذه‌ای، چیزی بر او نیست. پس کأنّ سؤال سائل را که شی‌ای بر او هست یا نیست حمل بر تبعه فرموده نه بر وظیفه. آیا تبعه‌ای هست، مؤاخذه‌ای چیزی به عهده‌اش هست؟ این را حمل بر آن فرموده.

فرموده است که: «أنّ قول السائل من لم يعرف شیئاً و إن یحتمل العموم بإحتمال کون الشیء نکره واقعاً فی سیاق النفی فیصیر مفاده السؤال عن حال القاصر الذی لایدرک

شیئاً فلا یرتبط بالمقام» که اگر این باشد ربطی به بحث ما ندارد. «الا أنَّ الظاهر خلافه لظهور الکلام فی أنَّ المراد من الشیء فردٌ معینٌ مفروضٌ فی الخارج لا النکره و علیه فیکون مفاد سؤال السائل أنَّ من لم یعرف شیئاً معیناً مفروضاً فی الخارج هل علیه شیءٌ فی خصوص ذلک الشیء المجهول و قد تکفلت الروایة نفی الشیء علیه فهو ظاهره فی معذوریه» چیزی به گردنش نیست. پس معلوم می‌شود معذور است.

این تقریبی است که شیخ اعظم قدس سره فرمودند. چیزی که بر این تقریب باقی می‌ماند مجرد ادعاهای ایشان فقط می‌ماند، اقامه قرینه‌ای نفرموده. چند تا ادعا را با هم ایشان ضمیمه فرموده. از بین این احتمالات در عبارت ایشان فقط استظهار شخصی است، اما دیگران را که نمی‌تواند قانع کند، حالا ایشان در ذهن شریف خودش این کلام ظهور دارد در این جهت اما هیچ قرینه‌ای اقامه نفرموده که چرا ما این را می‌گوییم و بقیه را نمی‌گوییم. بلکه مرحوم امام قدس سره دارند... اگر کسی «من لم یعرف» بخواند حتماً همین مقصودش است، طاهرش اصلاً این هست برخلاف مرحوم شیخ. «من لم یعرف شیئاً» یعنی هیچی نمی‌فهمد، هیچی بلد نیست، هیچی نمی‌داند. بعد ایشان فرمودند... که این را من یادم رفت آن جا بگویم که ایشان فرموده این «من لم یعرف» است، نه «من لم یعرف»، «من لم یعرف شیئاً» یعنی کسی که شناسانده نشده به او چیزی، یعنی بیان نشده برای او، یعنی شارع ایصال حکم به او نکرده، نه «من لم یعرف». «من لم یعرف شیئاً» ظاهر عرفی‌اش این است که توی عرف بگویند این هیچی نمی‌داند، آخر کسی بخواهد هیچی نداند این به این می‌شود که قاصر باشد، قوه ادراکیه‌اش کمبود داشته باشد، هیچی نمی‌داند. این کنایه از آن آدم است، و الا آدم معمولی که این طور نیست که هیچی نداند، عرف وقتی می‌گویند «من لم یعرف شیئاً» آن منظور است. اگر شما این جا را بخوانید «من لم یعرف» آن وقت بله این همین بحث ما می‌شود یعنی چیزی شناسانده با و نشده، یعنی لم یوصل الیه حکم.

س: ...

ج: چرا، ... نمی‌خواهد، دو تا مفعولی است دیگه. «عَرَفَ زیدٌ»، «لم یعرف» آن شخص عَرَفَ دیگه. نائب فاعلش آن ضمیری است که به آن شخص برمی‌گردد، شیئاً مفعول ثانی آن هست.

س: ...

ج: بله، یعنی شارع به او نفرموده، یعنی به او واصل نشده.

س: ...

ج: عَرَفَ زیدٌ عمرًا الفقه، این غلط است؟

س: ...

ج: بله، ولی این جا چون مجهول شده آن مفعول شده نائب فاعلش، مفعول دومش هم باقی مانده.

این تقریبی است که...

س: ...

ج: نه، ایشان فرمود که «من لم يعرف» شما استظهار کردی که من لم يعرف کنایه از این که قاصر است نیست. اتفاقاً اگر «من لم يعرف» بخوانیم کنایه از همان است.

س: به خاطر نکره بودن شیئاً است.

ج: آره، توضیح هم ندادند چون می‌گوید ظاهرش این است. چرا؟ من حالا این را توضیح می‌دهم. عرض می‌کنم چرا؟ توی عرف وقتی می‌گوید هیچی نمی‌داند ظاهر «من لم يعرف شیئاً» نه این که یک چیزی نمی‌داند، ظاهرش این است که چون نکره در سیاق نفی است یعنی هیچی نمی‌داند. کسی که هیچی نمی‌داند باید قوه ادراکیه‌اش یک اختلافی در آن باشد دیگه. پس کنایه می‌شود از این که قاصر است.

س: صیغه ماضی است.

ج: ماضی نیست ولی چون «لم» دارد اشکالی ندارد. کسی که نمی‌دانسته، یعنی ادراکی نداشته. این هم این جور نیست چون این‌ها منسلخ از زمان می‌شود مثل ایدک الله.

س: ... با وجود مفعول اول که شیئاً هست

ج: شیئاً مفعول اول نیست.

س: ...

ج: نه، عَرَفَ الله زیداً شیئاً. این جا لم یعْرِف که شده الله محذوف شده نائب فاعلش مفعول اول که همان شخص باشد نائب فاعلش هست.

س: ...

ج: حالا سلیقه شما این هست.

س: ...

ج: نه استظهار می‌کنند آن‌ها. می‌گویند لم يعرف شیئاً اگر بخوانیم این دلالت نمی‌کند و همان است که شیخ فرموده و خلاف ظاهر هم همان می‌شود. اما اگر لم یعْرِف بخوانیم دلالت می‌کند و ظاهر این است که این روایت من لم یعْرِف است. حالا چرا ظاهر این است؟ شاید مقصودشان این است که آن یک امر واضحی است که کسی بیاید از امام سؤال بکند. سؤال کردن ندارد که، همه عقول می‌فهمند کسی که عقلش ناقص است و قابل تکلیف نیست چیزی به گردنش نیست، از واضحات بیایند از امام سؤال بکنند. به خصوص اگر عبدالاعلی بن اعین از فقهای بزرگ باشد. این بیاید یک سؤال واضحی که بچه‌ها هم می‌دانند آدم این جوری تکلیفی بر او نیست، چیزی بر او نیست بیاید از این سؤال بکند. پس به قرینه این که آن امر واضحی است و سؤالی کردنی نیست و سائل هم یک آدم فقیه بزرگی است پس سؤال دارد از چی می‌کند؟ سؤال از این می‌کند در شبهات حکمیه که نمی‌داند، چیزی را نمی‌داند، به او نرسیده آیا وظیفه‌ای دارد که احتیاط بکند و یا اگر احتیاط نکرد، عمل نکرد آیا عقوبتی، مؤاخذه‌ای دارد یا ندارد؟ پس آن که ظاهر هست با توجه به این جهات این است لم یعْرِف. البته این مطلب را در آن تقریرات تنقیح الاصول

که مال آقای اشتهازی رحمه الله هست، نه آقای آشیخ علی‌پناه اشتهازی، یک آقای اشتهازی دیگر هم بودند که ما خدمت‌شان یک مقدار رسائل خواندیم. ایشان در آن تنقیح، در تهذیب الاصول نیست، در کتاب‌های دیگرش هم احتمالاً نباشد که خودشان نوشتند، این در آن تنقیح است که این را از امام نقل کرده.

پس بنابراین این یک تقریب که مرحوم شیخ فرموده است. تقریب ثانی از محقق آقا ضیاء قدس سره هست که ایشان می‌فرماید که این جا دو احتمال وجود دارد، حالا یک دفعه همان که شیخ، یعنی بگویم همان استظهار شیخ را بکنیم «من لم يعرف شیئاً» یعنی یک چیز معینی را نمی‌دانیم، و یا این که بگویم «من لم يعرف شیئاً» یعنی هیچی را، هیچ حکمی را نمی‌داند. آدم ملتفت متوجهی که قصور عقلی هم ندارد هیچی را نمی‌داند. چون حمل بر این که... حالا قاصر را ایشان نیاورده، احتمالی که توی ذهنش آمده این است که غافل باشد، فرموده غافل بعید است مقصود باشد. خیلی جداً بعید است مقصود سائل غافل باشد. لعل این جا هم همان وجهی که ما در توضیح کلام امام عرض کردیم، نظر شریف ایشان هم به همین باشد. یعنی آدم غافل همه می‌دانند، آدمی که غافل هست این هم سؤال کردن ندارد که آقا چیزی به گردن ماست، غافل است دیگه. پس بنابراین آن که سؤال کردنی است این است که سؤال بکند کسی که حالا در اثر این که یک جاهایی زندگی می‌کرده که اصلاً هیچ حکمی به دستش نرسیده این آیا عقوبتی دارد، چیزی دارد، ندارد؟ امام می‌فرماید لا، ظاهر این هم که امام می‌فرماید لا، این نیست که همان حرف عقل را دارد می‌زند که چون قبیح است عقاب بلبایان چیزی به گردنش نیست. چون مقام شاریعت امام و مقننیت امام و این که ظاهر این است که امر تأسیسی می‌فرماید نه امر تأکیدی و ارشادی این است که دارد تشریع می‌کند، تشریعاً هیچ چیزی به گردنش نیست. وقتی تشریعاً دارد می‌گوید چیزی به گردنش نیست قهراً با ادله وجوب احتیاط معارضه می‌کند. این نکته‌هایی که ایشان توی نظرش هست که هی آن را تأکید می‌کند می‌خواهد این عبارت روایت را جوری معنا کند که به درد اصولی که می‌خواهد دلیلی پیدا کند که با آن‌ها معارضه بکند داشته باشد. فلذا توی عبارت‌شان می‌فرمایند که این تشریعی هست.

«وَأَنَّ الغرض من نفي العقوبة نفيه تشریعاً و لو به نفي منشأه من إيجاب الاحتياط عليه».

این هم فرمایش ایشان است که «أَنَّ الانصاف أَنَّ حمل عدم المعرفة على فرض الغفلة بعيد جداً» همین، استدلال هم نکرده حالا چرا بعید جداً. توجیهش همان است که عرض کردیم، از این باب.

باز سؤالی که این جا وجود دارد... حالا ببخشید این... امام فرموده کسی که هیچی نمی‌داند... تتمه کلامش را عرض کنیم. امام فرموده کسی که هیچ حکمی را نمی‌داند این چیزی بر عهده او نیست، عقابی ندارد، وجود احتیاط ندارد. بحث ما که اعم از این است، بحث ما این است که چه هیچی نمی‌داند، چه بعضی چیزها را نمی‌داند. بعد ایشان فرمود قول به عدم فصل، چون که احدی در عالم پیدا نشده که بگوید اگر کسی هیچ حکمی را نمی‌داند براءت دارد، اما اگر بعضی حکم‌ها را می‌داند، بعضی‌ها را نمی‌داند این جا براءت ندارد. این دیگه عدم الفصل قطعی این جا وجود دارد. پس بنابراین وقتی این روایت اثبات کرد کسی که هیچ حکمی را بلد نیست براءت دارد و عقاب ندارد و احتیاط بر او لازم نیست، این به قول به عدم فصل اثبات می‌کند کسی که بعضی را هم نمی‌داند همین طور است.

ج: به خدمت شما عرض شود که به چه دلیل؟ اطلاق دارد دیگه. ولی «لم يعرف شيئاً» حالا ...

س: ...

ج: آخر من لم يعرف شيئاً یعنی خدا را نشناخته.

س: مثلاً اسلام به او نرسیده، اصول اعتقادی هم به او نرسیده، نه احکام به او نرسیده. ...

ج: اگر شما معنا کنید «من لم يعرف شيئاً» آن را نکره در سیاق نفی بگیرید، یک وقت می‌گویند نه، من لم يعرف شيئاً یعنی یک چیزی را نمی‌داند.

س: ...

ج: اگر استظهار کردیم که یعنی یک چیزی را نمی‌داند نه هیچی را نمی‌داند. یک چیزی را نمی‌داند، این اطلاقش پس شامل می‌شود، هم آن جایی که شما می‌فرمایید، هم آن جایی که بقیه چیزها را می‌داند فقط یک حکم را نمی‌داند. حالا این‌ها کم‌کم تا بیایم برسیم به تقریب‌های اقوی و ...

این هم فرمایش محقق آقا ضیاء است که سه چهار جور ایشان تقریب فرموده، یک کمی این تقریب‌هایشان با هم تفاوت می‌کند، اصولش همین است که گفتیم که اگر خواستید به کلمات‌شان مراجعه می‌کنید اصلش همین بود که عرض کردم.

س: ...

ج: آره، نمی‌داند، شاید احتمال می‌دهد ولی نمی‌داند اما نه این که احتمال نمی‌دهد.

این هم تقریبی است که این بزرگوار فرموده که استظهار کرده که مثلاً اگر این باشد به قول به عدم فصل کار را تمام بکند. یک سؤالاتی این جا باقی می‌ماند که این‌هایی که شما فرمودید باز یک دلیلی و قرینه‌ای بر اثبات این مطالب ایشان ندارد و قول به عدم فصل البته بعید نیست که این جور باشد ولی این قول به عدم فصل‌ها که این جا وجود دارد خودش که محل اجماع و دلیل نیست که فصلی نیست. اگر ما می‌گوییم فصل نیست به برکت اطلاقاتی است که داریم در جاهای دیگه. به خاطر این است که می‌گوییم فصل نیست. آن «رفع ما لایعلمون» اعم است از این که هیچی نمی‌داند یا بعضی چیزها را نمی‌داند. یا ادله دیگه، یا ادله دیگه. اما اگر واقعاً صرف نظر از آن ادله بکنیم و در تنها دلیل ما همین روایت باشد آیا باز فصلی نیست؟ ما چه می‌دانیم. درست است این الان مسلّم است در فقه و اصول که فصلی نیست اما این فصل نبودن به برکت اطلاقاتی است که در روایات دیگر ما داریم. اما اگر فرض کنیم چشم‌مان را از آن بقیه ادله ببندیم باز هم می‌گوییم فصلی نیست. به چه دلیل بگوییم فصلی نیست. بنابراین عدم الفصل که این جا هست این‌ها به درد ما نمی‌خورد. چون خودش مورد دلیل نیست، عدم فصلی به درد ما می‌خورد که خود آن عدم الفصل مورد دلیل باشد مثل این که فرموده کما قصرت افطرت، آن دلیل خودش دارد می‌گوید فصلی نیست. اما جایی که دلیل نداریم بر این که خود این که فصل نیست، ما آن عدم الفصل را از اطلاقات دیگر فهمیدیم، چون در آن اطلاقات فصلی گذاشته نشده و مقتضای اطلاق این است که می‌گوید همه صور حکمش واحد است، این جا دیگه نمی‌توانیم اگر چشم از آن ادله بستیم و حالا به این دلیل داریم

فقط توجه می‌کنیم این جا تتمیم کنیم مطلبش را به عدم فصل. چون معنای این که به دلیل داریم فقط توجه می‌کنیم یعنی اگر آن‌ها هم نبود این دلیل همه مطلب را اثبات می‌کرد. و حال این که اگر آن‌ها نباشد این نمی‌تواند اثبات بکند. بنابراین قول به عدم فصل‌ها این جاها معمولاً خراب است و به درد نمی‌خورد.

س: ...

ج: اقوال علما، همه‌اش از همین‌ها است. چون اطلاقات را قبول داشتند فرمودند. این جا کشف از قول معصوم نمی‌کند مستقیم، این به خاطر است که فرمودند، اگر این اطلاقات نبود باز می‌فرمودند؟ نه.

س: حاج آقا وحدت مناطی که توی احتیاط هست و توی برائت هست ...

ج: کدام برائت‌ها، برائت‌هایی که از آن اطلاقات استفاده کردید درست است، ببینید کدام برائت‌ها، برائت عقلی را می‌گویید یا برائت شرعی را می‌گویید؟

س: برائت شرعی.

ج: برائت شرعی آن ادله است؟ آن‌ها اطلاق دارد. پس وقتی ما به این روایت استدلال می‌کنیم یعنی اگر آن‌ها هم نبود این کافی بود برای اثبات برائت مطلقاً.

س: فرضم عدم فصل است.

ج: عدم فصل را داریم سؤال می‌کنیم، می‌گوییم عدل الفصل را از کجا آوردید شما؟

س: ...

ج: وحدت مناط نمی‌گوییم به خاطر اطلاقات داریم می‌گوییم. ما مناط را چه می‌دانیم.

س: مناطش یکی است چون انسان یک چیز خاص را نداند با آن کسی که هیچی نمی‌داند مناط جعل احتیاط برای او یکی است.

ج: نمی‌دانیم ما شاید شارع کسی که هیچی نمی‌داند چون غالباً کسانی که هیچی نمی‌دانند این‌ها عذرشان بیشتر است تا کسانی که بعضی چیزها را نمی‌دانند. و کسی که هیچی نمی‌داند بخواهد احتیاط کند عسر و حرجی است. چون هیچی هم نمی‌داند باید بعد الفحص باشد دیگه. آن چون عسری و حرجی است می‌گوید. اما این آدمی که بعضی چیزها را نمی‌داند می‌گوید تو بعضی چیزها را نمی‌دانی احتیاط برای توی حرجی نیست، توی باید احتیاط بکنی. فلذا ما اگر دلیل نداشته باشیم نمی‌توانیم بگوییم.

این تقریب دیگری که وجود دارد تقریب شهید صدر قدس سره هست که از همه تقاریب در مقام ادق است. ایشان می‌فرمایند که این که مقصود از این «من لم يعرف شیئاً» احتمال قاصر باشد، یا احتمال غافل باشد این‌ها که نیست، حالا این را هم خیلی توضیح ندادند. لابد توضیحش همان‌هایی است که گفتیم که سؤال کردنی نیست، این‌ها همان امور واضحه است. پس آن‌ها می‌رود کنار، می‌ماند این که «من لم يعرف شیئاً» یعنی هیچی نمی‌داند، هیچ حکمی را نمی‌داند یا نه یک چیزی را نمی‌داند فقط. این دو تا احتمال‌ها وجود دارد. ایشان می‌فرماید این دو احتمالات در استدلالی که ما می‌خواهیم بکنیم تفاوتی

نمی‌کند. در استدلالی که می‌خواهیم بکنیم تفاوتی نمی‌کند و این جور نیست که اگر گفتیم هیچی نمی‌داند احتیاج داشته باشیم به ضم قول به عدم فصلی که آقا ضیاء فرموده، حالا توضیح می‌دهیم که چرا فرقی نمی‌کند. پس امر دائر بین است که «من لم يعرف شیئاً» یعنی هیچی نمی‌داند نه به معنای این که غافل است، نه به معنای این که قاصر است، نه یعنی ملتفت است ولی هیچی نمی‌داند. مثلاً یک جایی گیر کرده که هیچ راهی فعلاً ندارد، من لایحضره الفقیه است، مثل آن آقای که توی افغانستان عرض کرد خدمت صدوق که ما این جا که هستیم هیچ عالمی نیست، هیچ فلانی نیست، یک گوشه‌ای بود، شما یک کتابی برای ما بنویس. او هم نوشت کتاب من لایحضره الفقیه. کسی که فقیه پهلوی او نیست حالا این کتاب هم به دردش می‌خورد. حالا این هم هیچی نمی‌داند. یک زمان انسداد است می‌گوید درب علم بسته است هیچی ما نمی‌دانیم. پس بنابراین یا این است یا این معنا. مطلب دوم این است که توجه کنیم به این که دارد سؤال می‌کند «هل علیه شیء؟» از چی دارد سؤال می‌کند؟ قبل از این که ببینیم «هل علیه شیء؟» چیه، یک نکته دیگری را هم باید این جا توجه بکنیم قبل از آن و آن این است که وقتی می‌گوید که «من لم يعرف شیئاً» توی این افتاده ولو تنطق به آن نکرده سائل ولی توی آن افتاده که «و لم يعمل شیء؟» در اثر این که نمی‌دانسته هیچ کاری هم نکرده. پس این «لم يعرف شیئاً» علاوه بر این که دلالت می‌کند چیزی نمی‌داند بر این مطلب هم به نحو کنایه یا دلالت التزام دلالت می‌کند که کاری هم نکرده. پس سؤال این می‌شود؛ من لم يعرف هیچ چیزی را، یا یک چیزی را و طبعاً کاری هم در اثر ندانستن نکرده، این آدم هل علیه شیء؟ هل علیه شیء؟ دو احتمال دارد: یک؛ این که یعنی هل علیه در مقام عمل یک وظیفه‌ای، احتیاطی چیزی، احتیاط بر او لازم است پس از چی دارد سؤال می‌کند؟ از احتیاط. اصلاً سؤال از احتیاط است برای این موضوع که لم يعرف شیئاً. امام می‌فرماید لا، یعنی احتیاطی بر او نیست. سؤال از احتیاط است امام هم می‌فرماید احتیاط بر او نیست. در این صورت شما چه شیئاً را معنا کنید یک چیزی نمی‌داند، حضرت می‌فرماید احتیاط بر او نیست، لم يعرف شیئاً، اگر بگوییم هیچی نمی‌داند باید استثناء کنیم چی را؟ باید استثناء کنیم احتیاط را، چون از احتیاط دارد سؤال می‌کند دیگه، می‌خواهد بفهمد. پس یعنی کسی که احکام را نمی‌داند حالا احتیاط باید بکند یا نه؟ پس امام می‌فرماید نه احتیاط لازم نیست بکند. اگر این باشد خیلی دلالت این حدیث بر مدعای ما که برائت در شبهات حکمیه باشد واضح است و قهراً برائتی از آن استفاده می‌شود که معارضه می‌کند با ادله احتیاط. این می‌گوید چون احتیاط بر او واجب نیست دیگه، آن‌ها می‌گویند احتیاط لازم است.

احتمال هم هست که نه، سؤال دارد می‌کند از تبعه، از عقوبت، از مجازات، مجازاتی بر او هست یا نیست؟ این را دارد سؤال می‌کند. امام می‌فرماید نه نیست، مجازاتی بر او نیست. این اگر باشد در حد قاعده قبح عقاب بلایان دیگه دلالت می‌کند. و وقتی در حد قاعده قبح عقاب بلایان شد قهراً آن ادله احتیاط وارد بر آن می‌شود. حالا این جا یک نکته‌هایی دارد و یک توضیحاتی می‌خواهد که ان شاء الله تتمه‌اش را فردا عرض می‌کنیم

صلی الله علی محمد و آل محمد.